

سرباز گمنام فرهنگ (مرحوم یدالله فتوت) مردی که در شغل خیاطی کار فرهنگی می‌کرد

قاسم تبریزی

مرحوم یدالله فتوت در سال ۱۳۰۱ در تهران متولد شد. از ابتدای جوانی به شغل خیاطی پرداخت. با توجه به موقعیت خانی‌آباد و محله سید نصرالدین در کنار کار روزانه، به فروش و پخش کتب اسلامی می‌پرداخت. خصوصاً از سال‌های ۱۳۴۲ وارد فعالیت سیاسی شد. ارتباط گسترده ایشان با رجال و شخصیت‌های سیاسی، هیأت‌های مذهبی و روحانیان بزرگ، او را به یک «فعال سیاسی» تأثیرگذار در ارتباطات تبدیل کرد. با آن که ساواک نسبت به ایشان از همان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ حساسیت داشت و چند بار بازداشت موقت و در سال ۱۳۵۰ دستگیر و مدتی محبوس گردید، پس از تبعید امام خمینی نیز به پخش رساله، کتاب و اعلامیه‌های حضرت امام پرداخت.

حتی در پخش گسترده آن در ارتباط با افراد انقلابی و مراکز فرهنگی مورد سوءظن قرار گرفت. آن گونه که خود می‌گفت نه تنها با «سیدمحسن خاموشی» که با «وحید اقرانه» در سال ۱۳۵۰ مرتبط شد. آن گونه که می‌گویند، خاموشی او را به ساواک معرفی کرد (شاید هم در بازجویی اعترافاتی داشته) و درست در مرداد ۱۳۵۲ دستگیر شد و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفت.

یکی از افراد موثق نقل می‌کرد که ایشان را در دادستانی ارتش مورد بازجویی قرار دادند. آن چه به‌عنوان «سند محکومیت» وی مطرح شده بود، پخش رساله و آثار امام خمینی بود. در مغازه خیاطی خود که جنب آن کتب مذهبی پخش می‌کرد، به صورت مخفیانه کتاب‌ها و اعلامیه‌ها را در دسترس خواص قرار می‌داد. آشنایی من با ایشان از سال ۱۳۵۰ که به مؤسسه بعثت رفتم، شروع شد. مردی میان‌سال، متین، باوقار، قdblند، لاغراندام، جدی و مصمم و همواره در حال ذکر خدا بود.

کتاب‌های دینی - سیاسی را انتخاب می‌کرد، حتی از برخی کتاب‌ها یک نسخه می‌خرید تا بتواند در دسترس عده‌ای قرار دهد؛ آن هم در محله سید نصرالدین. من گاهی به دفتر روزنامه ندای حق در «سرای

صبا» پاچار می‌رفتم، ولی تا قبل از سال ۱۳۵۰ ایشان را نمی‌شناختم. جالب آن که در همان سال‌ها ما چند مرکز پخش غیررسمی داشتیم. مغازه پدر حاج علی خلیل‌نیا در کوچه قورخانه، به ظاهر مرکز «پخش چای» بود، ولی علی آقا و حسن آقا در آنجا کار پخش کتاب و گاهی هم چاپ را عهده‌دار بودند که به‌همین دلیل حاج علی خلیل‌نیا به زندان افتاد و متحمل شکنجه و آزار شدیدی شد. دیگر مسجد امین‌السلطان در خیابان فردوسی بود که امامت جماعت آن با مرحوم حجه الاسلام و المسلمین سید محیالدین علایی طالقانی بود. در این مسجد هم کتب «ممنوعه» پخش می‌شد! در مسجد نارمک که امامت جماعت و جمعه آن با مرحوم حجه الاسلام و المسلمین سید محمد تقی واحدی برادر شهیدان سید محمد و سید واحدی بود، کتاب‌خانه و پخش کتاب را آقای حجتی قوچانی که با تخلص «پریشان» شعر می‌گفت، اداره مینمود. کتاب‌فروشی مسجد هدایت، که امامت مسجد با مرحوم آیت‌الله سید محمود طالقانی بود و در حقیقت آن را باید پایگاه مبارزان و انقلابیون دانست.^۱

و برخی مغازه‌های دیگر که بماند تا وقت دگر به آن بپردازیم. اما مرحوم فتوت علاوه بر آن که خود کتاب را پخش می‌کرد، عواملی داشت که آن‌ها کتاب‌ها را در محیط کار، محله، مسجد در دسترس خواص قرار می‌دادند. ساواک با تحقیق و مراقبت‌های ویژه توانست به برخی از آن اطلاع پیدا کند. مضافاً آن‌گونه که می‌گفتند ایشان در سال ۱۳۴۹ جلسه قرآن در خیابان خیام داشت و برای ۲۰-۳۰ نفر درس قرآن می‌داد. در جلسه قرآن علاوه بر آموزش قرآن و شرح برخی آیات به مسائل شرعی و این که از «چه کسی باید تقلید کرد»، عموماً به حضرت امام خمینی ارجاع می‌دادند.

حتی در سال ۱۳۴۹ با حضور فعال سرمایه‌گذاران امریکایی در ایران که منجر به مقاومت مردم شده بود، طلاب اعلامیه‌ای علیه سلطه امریکا در ایران نوشتند که خصوصاً مرحوم فتوت یک تحلیل دو صفحه‌ای آن را در جلسات می‌خواند یا در دسترس افراد موثق قرار می‌داد.

در همین دوران گویا کتاب ولایت فقیه امام را پخش کرده بود؛ البته آن زمان کتاب به‌صورت جزوه بود. این حرکت باعث حساسیت بیش از پیش ساواک نسبت به فعالیت ایشان شد.

با آن که در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۰ این‌جانب به‌ندرت در پخش اعلامیه و کتب ممنوعه فعالیت می‌کردم. خصوصاً مؤسسه بعثت همواره مورد توجه و حساسیت ساواک بود و هر از چندگاهی احتمال «یورش ساواکی»‌ها و «تفتیش» مؤسسه و شاید هم خطر دستگیری وجود داشت؛ لذا بیش‌تر در حد مطالعه خودم بود؛ اما افرادی چون حاج علی خلیل‌نیا، مرتضی عظیمی، فتوت، حاج حسن تهرانی، حجه الاسلام مولانا، حاج قاسم نظیفی، شهید علی‌اکبر وهاب، حاج اکبر صالحی ... در این عرصه فعال بودند. آن چه می‌نویسم از سال ۱۳۵۰ بیش‌تر مشاهدات و قبل از آن در مواردی نقل قول دست‌اول است.

مرحوم فتوت با مرحوم محمد خلیل‌نیا در میدان حسن‌آباد جلسه‌ای با عنوان «مکتب‌المهدی» تشکیل داده و خود حضور فعال داشت و سعی می‌نمود در جلسات، مساجد و هیأت‌ها کتب اسلامی را پخش کند یا در دسترس دوستان خاص قرار دهد. از کتب مذهبی عادی تا کتب ممنوعه حضرت امام و برخی دیگر. با آن که سه بار در سال‌های ۴۶-۵۱-۵۲ دستگیر شده بود، سابه شوم ساواک همواره بالای سرش و مورد

تعقیب و مراقبت بود، ولی به وظیفه خود عمل می نمود.

در سال های ۵۲ احساس می کرد از خیاطی خسته شده و کاری سودمند به نفع اسلام و دین نیست؛ بلکه مسؤولیت بالاتری دارد؛ لذا سعی نمود در کار پخش کتب اسلامی بیش از پیش کوشا باشد.

او در همین موقع ارتباطش را با شرکت سهامی انتشار مؤسسه انتشارات بعثت، کتاب فروشی ملی، کتاب فروشی علمیه اسلامی، آخوندی، فراهانی، اسلامی (حاج قاسم نظیفی)، مکتب الصدوق مجله مکتب اسلام، انتشارات جهان... و وسیع تر و گسترده تر نمود.

از روحانیونی که با ایشان در همین دوره مرتبط بود، حجت الاسلام عراقچی همدانی است؛ البته من ایشان را ندیده و منیر وی را هم درک نکردم. اما مرحوم فتوت نوعی شیفتگی و ارادت به ایشان داشت. خصوصاً آقای عراقچی در قم بودند؛ روزهای آخر هفته به تهران می آمد، و شب های جمعه جلسه تفسیر قرآن داشت که مسائل سیاسی را نیز مطرح می نمود.

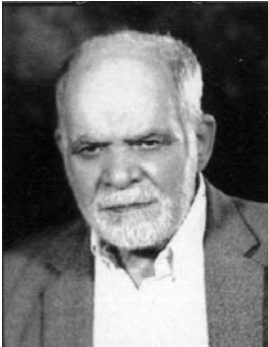
او گفت: کتب امام را یک شیخ گمنام که شاید آقای فتوت هم از ایشان آدرس نداشتند، می آوردند. این یک روش بود که در آن روزگار افراد سیاسی انقلابی کم تر نام را حفظ یا آدرس را می گرفتند؛ چون خطر دستگیری و احتمال دستیابی به آن ها بیش تر می شد.

از دوستان دیگر ایشان که باید خاطرات داشته باشند، سید محمد صادق طباطبایی تبریزی، حجت الاسلام عراقچی، سید مهدی طالقانی، حاج اکبر خوش صولتان، فرزند ایشان حاج علی آقا فتوت و ... می باشند. گر چه مرحوم آقایان محمدعلی هوشیار قیومی، حجة الاسلام سید محی علوی طالقانی، آیت الله سید محمود طالقانی، حاج احمد صادق، فخرالدین حجازی، حسین مجمع الصنایع سبزواری... ارتباط بیش تری داشتند که همه خاطرات را با خود بردند.

در سال ۱۳۵۴ آن چه دوستان اطلاع دارند علاوه بر فعالیت فرهنگی، پخش رساله و کتب امام خمینی، آثار شهید مطهری، فخرالدین حجازی، دکتر شریعتی، آیت الله سید محمد ضیاء آبادی و ... بود که با دستگیر شدن سید محسن خاموشی^۱ از اعضای سازمان مجاهدین خلق و گزارشی که وی درباره فعالیت مرحوم فتوت داده بود، آقای فتوت دستگیر و متحمل انواع و اقسام شکنجه می شود. خاموشی حتی گفته بود کتاب های سحوری، کشف الاسرار امام، رساله امام... را از فتوت گرفته ام و با او ارتباط دارم... و شاید هم مطالب دیگر... پس از آزادی در جلسات هیئت عذاران حسینی تفرشی های مقیم مرکز کارش را با دقت و برنامه ریزی بیش تری ادامه داد. او در این جلسات نقش مدیریتی داشت و این را باید به تمام جلساتی تعمیم داد که حاج فتوت در آن حضور می یافت.

علاوه بر مسجد امین السلطان و مسجد هدایت که پاتوق ایشان بود، در مسجد جلیلی که امامت جماعت آن با حضرت آیت الله محمد رضا مهدوی کنی بود، حضور می یافت. خصوصاً با شخص آیت الله هم ارتباط داشت. در سال ۱۳۵۶ یکی از مراکز پخش اعلامیه فجر اسلام در تهران، مغازه حاج فتوت بود. گویی ایشان به هدف و رسالت خود رسیده، سر از پا نمی شناخت. اعلامیه ها را با توجه به گستردگی ارتباطات پخش می نمود. به تعبیر دیگر، او را باید یکی از بازوان پرتوان فجر اسلام در پخش اعلامیه دانست که امیدوارم در خاطرات دوستان فجر اسلام به این نکته و نقش ایشان اشاره و حتی به تفصیل بیان شود. خصوصاً آقایان داود احمدی، سید احمد هوایی، محسن لنگرلو، سید محمد رضا دربندی ... که اطلاعات وسیع تر و

۱- آن چه نوشته شد قول چند تن از افراد مورد وثوق است. امید است با انتشار اسناد ابعاد مسائل بیش تر و بهتر روشن گردد.



بیش تری دارند.

در دیداری که اخیراً با آقای علی فتوت، فرزند ایشان داشتیم، می‌گفتند: منوچهری در شکنجه و بازجویی ساواک فشار می‌آورد تا پدرم نسبت به امام خمینی اسائه ادب کند. حتی گاهی قرآن از جیب خود درمی‌آورد، که من هم مسلمانم! مرحوم فتوت می‌گفت: آخر این چه مسلمانی است؟ این چه اعتقاد به قرآن است که من باید به یک مرجع و سید اولاد پیامبر (ص) توهین کنم؟ منوچهری فردی قسی‌القلب بود و او را با انواع و اقسام شکنجه آزار می‌داد. من شاهد شکنجه‌های پدر بودم. البته خود من هم بی‌نصیب نمی‌شدم.

آن چه مشهود است او در سال ۱۳۵۲ همراه فرزندش دستگیر و محاکمه می‌شود. فرزند تلاش می‌کند به ساواک گزارش غلط بدهد و تا آخر هم منوچهری نتوانست از فرزند صالح و متدین او اطلاعاتی به‌دست آورد؛ چون فرزند با زیرکی از خستگی پدر نسبت به کار خیاطی و مشکلات مالی سخن می‌گفت. حتی فقر در خانه و عدم امکانات مالی را بهانه‌ای برای روی آوردن پدر به کار کتاب‌فروشی می‌گفت و علت عمده را درآمد مادی که پدر از این راه به‌دست می‌آورد.

گر چه ساواک در منزل ایشان تعدادی کتب ممنوعه به‌دست آورده و به‌عنوان سند محکومیت و فعالیت وی قلمداد نمود، اما دقت فرزند نتوانست تا حدی مشکل را تعدیل کند.

علی آقا فتوت فرزند مرحوم حاج فتوت وقتی از خاطرات پدر، حضورش در زندان کمیته مشترک و شکنجه‌های مشترک پدر و پسر می‌گفت، اشک در چشمانش حلقه می‌زد و با دردی از آن روزها و خاطرات تلخ سخن می‌گفت، از فشار، اختناق ... و در کنار آن از شیرینی‌های یاران و دوستان پدر. از همراهی‌ها و همکاری‌ها و همسویی‌های شخصیت‌های فرهنگی سیاسی آن دوران.

آن چه می‌آید بخشی از این خاطرات است که به اختصار می‌آوریم، امید است روزی فرا رسد که خودش خاطرات کامل دوران زندگی، زندان، انقلاب و پس از پیروزی انقلاب را بنویسد.

او می‌گفت: رسولی بازجو، برخورد‌های بسیار خشن و کثیفی داشت. پس از یک ماه دستگیری پدر، شاگردش را دستگیر می‌کنند. او جوانی به نام محمد مدرسی بود. یک طرف مغازه خیاطی و یک طرف دیگر کتاب‌فروشی بود. در شناسنامه مدرسی نوشته شده بود: «محمد مدارکی»؛ بر او فشار می‌آوردند که مدارکی کیست؟ از پدرم می‌خواستند، از من. پس از کلی شکنجه و اذیت و آزار، با مواجه شدن شاگرد با من و پدرم، مشخص شد که او مدرسی است و در شناسنامه اشتباهاً مدارکی آمده است.

تقریباً ۱۹ بار ساواک به مغازه ما یورش آوردند. حتی مال، لباس، پارچه مردم و کتب را با خود می‌بردند. مدرسی شاگرد خیاط بود و ذوق شعر و حفظ آیات کلام الله مجید داشت. هر چه بود، من نسبت به او نوجوان بودم. او بسیاری از کارها و برنامه‌های پدرم را نمی‌دانست. پدر به من رساله، اعلامیه و کتاب می‌داد تا در بازار به حاج علی اکبر غفاری [مؤسسه مکتب الصدوق]، شمس فراهانی، اعلامیه علمیه، حاج قاسم نظیفی، حاج شیخ محمد و حاج مرتضی آخوندی [مؤسس و مدیر انتشارات اعلامیه آخوندی] بدهم و می‌بردم و می‌رساندم. چون نوجوان و با دوچرخه بودم کسی به من شک نمی‌کرد. بسته را در مغازه یا به

دست آقایان می‌دادم و می‌آمدم.

چون ما در محله مرحوم جهان پهلوان تختی بودیم، با شهید داود کریمی [از سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرماندهان غیور در دوران دفاع مقدس] همسایه بودیم. ما همه بچه‌های آباد بودیم؛ رفت و آمدها زیاد بود. گاهی ساواک به منزل ما یورش می‌آورد و به دنبال اسلحه بود. حتی یک بار ساواک وقتی مرا با پدرم گرفته بود، کلی زدند که اسلحه کجاست؟ شنیدم در قبرستان خرابه دنبال اسلحه بودند!

بچه‌ها اعلامیه‌ها را می‌بردند، پخش می‌کردند و من هم با بچه‌ها همکاری می‌کردم. هفده سال داشتیم که ساواک دستگیرم کرد. منوچهر جلاد مرا خیلی اذیت می‌کرد. او آبجو را با پارچ می‌خورد و ما را مسخره می‌کرد. این‌ها عموماً به دلیل وضعیت اعصاب، همیشه خودشان قرص مصرف می‌کردند. قرص آرامش‌بخش! گاهی شب‌ها مست بودند. شب تا صبح ما آرامش و خواب نداشتیم. چون در مورد برخی افراد، بازجویی و شکنجه در شب صورت می‌گرفت.

من در زندان با عزت شاهی آشنا شدم. البته او یک شخصیت مهم سیاسی برای بازجوها بود. ما را اذیت می‌کردند. گاهی از ما می‌خواستند به امام فحش بدهیم. پدرم را از این لحاظ خیلی مورد آزار قرار می‌دادند. هر چه پدرم سعی می‌کرد، خودش را حفظ کند، نمی‌شد. اما او به انواع و اقسام آزار می‌داد.

به یاد دارم گاهی پدرم با کارتن کتاب را بسته‌بندی و برای افراد می‌فرستاد. از کسانی که بیش‌تر به مغازه، حتی منزل ما رفت و آمد داشتند، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بود. او همیشه از پدرم کتاب می‌گرفت و به مغازه می‌آمد. آقای هاشمی رفسنجانی، شهید باهنر، آقای ناطق نوری گاهی در زیرزمین منزل ما می‌آمد و با پدرم صحبت می‌کرد. پدر، با روحانیون بزرگ رفت و آمد داشت. با آقای مطهری، فخرالدین حجازی، طالقانی، مهدوی کنی و با شخصیت‌های دیگر. پدرم صبح‌های جمعه مرا به جلسات مذهبی می‌برد.

درست به یاد دارم هنوز حسینیه ارشاد ساخته نشده بود، در چاله‌هرز، خیابان شمیران، پدرم می‌رفت و در آن جا فعالیت می‌کرد.

ما بعد از ظهر که از مدرسه می‌آمدم، به مدرسه جعفری وابسته به جامعه تعلیمات اسلامی آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی می‌رفتم. با آن که خودمان مشکلات داشتیم، پدرم به دنبال رفع مشکلات دیگران بود. تا آن جا که من هم تحت تأثیر حرف‌های پدرم یک بار انشاء را درباره مردم فقیر و بیچاره نوشتم، معلم تهدید کرد که دیگر از این مطالب ننویسم!

وقتی حسینیه ارشاد درست شد، پدرم گاهی بچه‌های محل را به حسینیه می‌برد. یا شهید باهنر را برای سخنرانی در مسجد اتفاق دعوت مینمود، تشویق می‌کرد جوانان به مسجد بروند و صحبت‌های ایشان را گوش کنند.

نکته‌ای که یادم آمد، در دورانی که در کمیته مشترک بودم، حدود سه ماه طول کشید. در این مدت علاوه بر آقای عزت شاهی، با مرحوم حجة الاسلام حاج شیخ علی موحدی ساوجی در یک سلول بودم. در همان موقع آقای محمدعلی بشارتی هم آمد. او انگار مدیر بود. دستور داد بچه‌های مذهبی خودشان را معرفی کنند. مرحوم آقای لاهوتی هم بود. من با محسن قانع در یک سلول بودیم.

در این مدت گاهی می‌گذاشتند پدرم را بینم. او را خیلی شکنجه داده بودند. می‌گفت پس از دو ماه به من مفاتیح داده‌اند.

یکی از بازجوهای من فردی به نام شاهین بود. حسینی را هم دیدم که قیافه ترسناکی داشت. آدم از

دیدن او وحشت می کرد. چون حسینی همه چیز بود، جز آدم. او انسانیت نداشت. یک روز که به حمام رفتیم، من پدرم را خواستم صابون بزنم. محسن قانع گفت بگذار من این کار را بکنم. در حالی که صابون می زد زیر لب مطالب بازجویی و سوالات را به پدرم گفت.

به راستی پدرم به لحاظ معنوی یک روحانی بود. گر چه به جهت محیط تربیتی، پدر بزرگم از روحانیان و پیش نماز محله بود و درس دینی، مسئله دینی می گفت. حتی در دوران رضاخان با آن همه استبداد و اختناق او مخفیانه به برخی بچه های محل درس قرآن می داد.

به هر صورت پدرم برای من یک معلم، روحانی و انسان معنوی بود. پس از سه ماه مرا از زندان کمیته مشترک به قصر بردند و بیش از سه ماه هم در آن جا بودم. گر چه به لحاظ سن و سال هنوز به حد بلوغ نرسیده بودم. پس از آزادی من و بعدها پدرم، او دوباره فعالیت را شروع کرد. در جلسات مذهبی و سخنرانی آقایان حجت الاسلام صدر بلاغی، حجت الاسلام محمدتقی فلسفی، فخرالدین حجازی و ... حضور می یافت و نوارهای این سخنرانی ها را هم پخش می کرد.

سفرهای مشهد و قم را شروع کرد. انگار که او را دستگیر نکرده و ساواک نسبت به ایشان حساس نیست. او علاوه بر کار فرهنگی، رسیدگی به خانواده های فقرا و محتاجان را فراموش نمی کرد. برخی از بازاریان متدین و نیکوکار، پول در اختیار پدرم می گذاشتند تا به فقرا کمک کند.

ایشان در محل با یک تقسیم کار از کسبه و افراد مورد اطمینان خود کمک می گرفت و به هر کس مسؤولیتی می داد. لذا زیادی کار او را خسته نمی کرد و خودش بر همه کارها نظارت داشت و برخی را هم شخصا انجام می داد.

در دوران انقلاب فعالیت او بیش تر شد. پخش کتاب، اعلامیه، و پس از پیروزی انقلاب هم کتاب فروشی را ادامه و کتاب های خوب را در اختیار جوانان می گذاشت. او در محله، تعاون جمهوری اسلامی را تأسیس و نسبت به اعتصابات و نیاز مردم برنامه ریزی می کرد.

در دوران جنگ فعال بود. کمک به جبهه، اعزام افراد به جبهه، تهیه ماشین و بردن امکانات، جمع آوری کمک های مردمی و رسیدگی به خانواده های بی بضاعت را وظیفه خودش می دانست. در جمعیتی که با حاج علی اکبر خوشصولتان داشتیم، ایشان خاطرات بسیاری از دوران مبارزه درباره مرحوم فتوت داشتند. گرچه بیماری اجازه صحبت به حاج خوشصولتان نمی داد، ولی چند خاطره را بیان کرد.

پنج روایت از آقای حاج علی اکبر خوشصولتان درباره مرحوم آقای فتوت

۸۸/۲/۲۴

یکی از دوستان خاص مرحوم آقای فتوت، آقای حاج علی اکبر خوشصولتان بودند. ایشان خاطرات زیادی از مرحوم فتوت دارند؛ از جمله دو سه خاطره ای که تعریف می کردند:

- ۱- هنگامی که مسجد جامع نارمک قرار بود ساخته شود و مرحوم حجه الاسلام فلسفی در آن سخنرانی نماید، از افراد فعال مسجد یکی همین آقای فتوت بود که کار می کرد. تلاش می نمود تا مسجد آماده شود.
- ۲- گاهی من به ایشان می گفتم: اگر جایی می خواهید بروید، ماشین هست. یا ماشین را با خودتان ببرید، یا به من بگویید تا در خدمت شما باشم. ولی ایشان با مناعت طبع و روحیه ای خاصی که داشتند، همواره

احساس بی‌نیازی می‌کردند. من هیچ‌گاه ندیدم و نشنیدم که آقای فتوت احساس نیاز کند یا از کسی برای خودش درخواستی داشته باشد.

۳- وقتی از زندان آزاد شد، به دیدنش رفتم. در حالی که روحیه قوی و مصمم داشت، از قصیالقلب بودن و ددمنشی شکنجه‌گران سخن گفت که: در زمستان و در هوای سرد مرا لخت نمودند. دور حیاط کمیته مشترک با شلاق می‌زدند. گاهی شلاق را در حوض می‌انداختند سپس با آن بدنم را کبود می‌کردند. بحمدالله توانستم مقاومت کنم.

۴- ایشان به این مرحله رسید که دیگر خیاطی فایده ندارد. بهتر است آن را به کتاب‌فروشی تبدیل کند. با آن که به لحاظ مالی دچار مشکل بود و کتاب‌فروشی هم درآمد زیادی نداشت، به این اقدام دست زد. خصوصاً می‌دانست که ساواک او را رها نمی‌کند و بیش‌تر از قبل در خطر دستگیری است.

روزی در منزل ما (خوش‌صولتان) جلسه‌ای بود که از اعظم و بزرگان دعوت شد. جلسهای بسیار خوب و عالی بود. مسائل و مباحث سیاسی - مذهبی و وضعیت جامعه و نسل جوان مطرح شد. حضرات آیات علامه محمدتقی جعفری، شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی، مرحوم آقا سید غلام‌رضا سعیدی، شهید حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد باهنر، آیت‌الله خامنه‌ای، آقای فتوت و ... دعوت بودند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به مغازه مرحوم فتوت رفته بودند. نزدیک ظهر بود. آقای فتوت گفتند منزل آقای خوش‌صولتان هستیم؛ آقا فرمودند: من هم می‌آیم. به اتفاق هم موقعی رسیدند که وقت نماز ظهر بود. آیت‌الله طالقانی هم حضور داشتند.

صحبت امام جماعت شد، همگی متفق‌القول گفتند: آقای خامنه‌ای امامه نماز نمایند. در آن روز آقای فتوت در مورد کتاب، کتاب‌فروشی و موقعیت فرهنگی مقداری صحبت کرد.

۵- دو سال قبل وقتی فرزندم برای عقد ازدواج، خدمت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رسیدند، ضمن صحبت درباره بیماری و وضع آقای فتوت هم صحبت کردند.

آقا فوراً یکی از اعضای دفتر را مأمور نمودند که از طرف ایشان به عیادت آقای فتوت بروند. ضمناً یادآوری کردند که خدمات ایشان در دوران ستم شاهی چگونه بود. دو هفته بعد، از دفتر آقا زاده ایشان و چند نفر به منزل آقای فتوت رفتند و از ایشان عیادت و سلام رهبری را به ایشان رساندند.

مرحوم فتوت از اواخر سال ۱۳۷۰ دچار بیماری شدید شد که منجر به بستری شدن گردید. اما با کمی تعدیل فعالیت را آغاز و از سالهای ۱۳۸۵ بیماری عود نمود. بار دیگر بستری شدند که اول فروردین ۱۳۸۸ به رحمت حق پیوست.

بی‌تردید بیماری او را با خود برد که باید آن را خسروانی برای تاریخ سیاسی فرهنگی معاصر دانست؛ اما اسناد مبارزاتی ایشان «پرونده ساواک» باید وجود داشته باشد. امیدواریم در کنار انتشار اسناد یاران امام و چهره‌های مبارز، روزی هم شاهد نشر پرونده سیاسی انقلابی ایشان باشیم.